

# خاطره‌یی از کودتای ننگین ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ و

## عکس العمل

### «جمعیت آزادی مردم ایران شاخه‌ی قزوین»

مهدی صراف

مقابله با دشمنان ملت اعلام داشته و تقاضای اعلام برنامه و دستور کار داشتند. این شورای سه نفره در موقعیت بسیار حساس تاریخ قرار گرفته بود و با کوچک‌ترین اشتباه و اتخاذ تصمیم غلط، فاجعه‌یی رخ می‌داد که خواهی نخواهی «نهضت خدایپرستان سوسیالیست» که تحت نام «جمعیت آزادی مردم» فعالیت می‌کرد، بایستی جوابگوی تاریخ باشد و امروز بعد از ۵۳ سال خوشحالم از این‌که با افتخار و سربلندی اعلام دارم که ما شورای سه نفری آن روز بهترین و عاقلانه‌ترین تصمیم سیاسی را گرفتیم، چون با بررسی همه جانبه به این نتیجه رسیده بودیم که:

۱- بخشی از روحانیت طرفدار کودتا و شاه است، چرا که آیت‌الله کاشانی عضو سیاسی مطرح روحانیت با سمت ریاست مجلس شورای ملی، زاهدی خائن را در مجلس شورای ملی به‌عنوان تحصن پناه داده بود و دیگری از منبر مسجد شاه که وصل به رادیوی سراسری ایران بود، فریاد می‌زد که زنبور عسل و موریانه هم شاه و ملکه دارند و دیگر بزرگان روحانیت هم ورود شاه خائن را تبریک گفتند.

۲- حزب خائن توده هم طرفدار کودتا و شاه است، چرا که به گفته‌ی شادروان مصدق، حزب توده‌ی ایران (توده‌ی نفتی) بود و متأسفانه از دو طرف هم برای حزب توده تبلیغ بزرگ‌نمایی می‌شد. از یک طرف روزنامه‌ها و ایادی انگلیس و دربار در ایران که در داخل مردم ایران را بت‌رسانند و در خارج افکار عمومی جهانی را آماده‌ی پذیرش کودتا کنند و از طرف دیگر روحانیت که هنوز بعد از چهل و پنج سال جناب محمدجواد حجّتی کرمانی در دفاع از کودتای ننگین ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ سوال می‌کند:

«اگر کودتای ۲۸ مرداد رخ نمی‌داد، دولت مصدق با یک کودتای سرخ سرنگون نمی‌شد؟ این سوال را هنوز کسی پاسخ نداده است، اما من در ذهن خود از همان زمان تاکنون بیش‌تر بدین جهت گرایش دارم که پاسخ این سوال مثبت است، یعنی من بر این باورم که در اواخر حکومت مصدق حزب توده به‌دلیل کشف سازمان مسلح نظامی حزب توده در سال‌های بعد، داشت از داخل ارتش مسلح می‌شد تا قدرت را در ایران قبضه کند». (نقل از شماره‌ی ۱۱۱ روزنامه‌ی جامعه، مورخ ۲۲ تیر ۷۷)

□ روز ۲۵ مردادماه ۱۳۳۲ به‌وسیله‌ی اطلاعیه‌ی «جمعیت آزادی مردم ایران» از دستگیری سرهنگ نعمت‌الله نصیری که ماموریت اجرای قسمتی از کودتا را داشت، خبردار شدیم و هم‌چنین اطلاع پیدا کردیم شورای مرکزی جمعیت آزادی مردم ایران همراه با جبهه‌ی ملی مردم را دعوت به شرکت در میتینگ ساعت ۵/۳۰ بعداز ظهر در میدان بهارستان تهران نموده است.

شورای مرکزی مسوولین اجرایی شاخه‌ی قزوین در کم‌ترین مدت ممکن تشکیل جلسه داده و به بررسی مساله و ارزیابی نیروهای ملی برای مقابله با کودتاگران پرداخته و در نتیجه به این جمع‌بندی رسید که در قزوین اگر تنها نیروهای انتظامی موجود مستقر باشد، قادر به مقابله هستیم و اگر نیروی نظامی از سایر نقاط برای سرکوب به قزوین اعزام شوند، به‌هیچ وجه با دست خالی توان درگیری رو در رو وجود ندارد. بنابر این به سه نفر از مسوولین اجرایی، سیدابوالقاسم مرتضوی، صاحب امتیاز روزنامه‌ی **سنگر آزادی** ارگان جمعیت در قزوین، مهدی زواره‌یی مسوول شورای فرهنگی و تبلیغات جمعیت و عضو شورای نویسندگان **سنگر آزادی** و مهدی صراف (نویسنده‌ی مقاله‌ی حاضر) مسوول شورای ارتباطات و هماهنگی جمعیت و عضو شورای نویسندگان **سنگر آزادی**، ماموریت و اختیار داده شد که در مقابل اتفاقات غیرمنتظره مشترکاً از طرف جمعیت اتخاذ تصمیم کرده و آن را به مورد اجرا بگذارند. این سه نفر بلافاصله تشکیل جلسه داده و به بررسی مجدد و دقیق‌تر اوضاع پرداخته و نتیجه گرفتند که چون قزوین بین تهران و استان‌های گیلان، آذربایجان شرقی و غربی، همدان و کرمانشاه قرار گرفته که مراکز آن استان‌ها پادگان‌های نظامی مستقر و تحت نظر مستشاران نظامی امریکا و شخص شاه می‌باشد، لذا شهرستان قزوین از سه طرف در محاصره‌ی نظامی و آسیب‌پذیر است و در صورت درگیری به‌جز به شهادت‌رسیدن و زخمی‌شدن عده‌ی زیادی از اهالی مبارز و بی‌گناه قزوین، نتیجه‌ی دیگری عاید نخواهد شد و از طرفی رسالت (جمعیت آزادی مردم ایران) در مقابله با کودتا مطرح بود و نمی‌شد دست روی دست گذاشت و تسلیم حوادث شد و از طرفی نیروهای مردمی وابسته به جمعیت، انفرادی و یا گروهی به دفتر جمعیت مراجعه و آمادگی خود را برای

آسفالت با درشت‌ترین خط ممکن نوشتند: «فرار مشعشعانه‌ی پسر خائن رضاخان را به مردم ایران تبریک می‌گوییم»، «شاه خائن فراری باید دستگیر، محاکمه و اعدام شود».

من و مهدی زواره‌ای که منزلمان از جلوی کلانتری دو رد می‌شد تا ساعت یک بعد از نیمه شب یا یک بامداد، روز شوم ۲۸ مرداد، مشغول نوشتن شعار



بودیم و چون خواب ما گذشته بوده و از طرفی هوای قزوین هم در آن شب و در ساعت یک صبح تقریباً خنک بود، من به مهدی زواره‌ای پیشنهاد کردم، خوب است ما به جای این که به منزل‌هایمان برویم، یکی دو ساعتی که از شب باقی مانده، در باغ‌های اطراف شهر گردش کنیم. او هم قبول کرد و ما در حال رفتن بودیم که یک گروه سه نفری از جمعیت که عبارت بودند از: رحمانی، سلیمی و تبریزی به ما رسیده و گفتند: ما هنوز هم ادامه می‌دهیم تا صبح شود و ما هم با آن‌ها خداحافظی کرده و به راه خود رفتیم. صبح روز ۲۸ مرداد ساعت ۷/۳۰ صبح آقای جعفر خردمند، خبرنگار و نماینده‌ی روزنامه‌ی **کیهان** و **باختر امروز** در خیابان مرا دید و گفت: شب گذشته بین بچه‌های شما و پلیس درگیری شده و بچه‌ها زخمی و در بیمارستان بستری هستند. گفتیم: چرا؟ گفت: مشغول شعارنویسی بودند که با پلیس درگیر شدند. (معلوم شد پلیس در سر راه من و مهدی زواره‌ای کمین کرده بودند که ما تصادفی از راه دیگر رفته بودیم.) من بلافاصله آدرس بیمارستان را گرفته و به خانه‌ی مهدی زواره‌ای رفته و به اتفاق هم رفتیم بیمارستان، دیدیم در یک سالن چند تخت خوابه، رحمانی و تبریزی با سر و صورت و دست و پای باندپیچی شده خوابیده‌اند. چه‌گونگی واقعه را از آن‌ها جویا شدیم. دو نفر زخمی دیگری که آن‌ها هم باندپیچی شده و در روی تخت‌های مقابل این‌ها خوابیده بودند، نشان داده و گفتند: این‌ها ما را زدند و ما هم باطوم آن‌ها را گرفته و از خود دفاع کردیم.

من با شناسایی آن دو نفر پاسبان متوجه جریان پشت پرده‌ی کودتا شدم. گفتنی‌ست که حدوداً از چهل روز پیش عده‌ی ناشناس به مامورین شهربانی قزوین اضافه شدند که بعضی با لباس پلیس و بعضی‌ها هم با لباس شخصی. وقتی ما از گوشه و کنار جویا شدیم، به ما گفتند که این‌ها پاسبان‌های تبعیدی هستند که در محل‌های خودشان مرتکب خلاف‌های اداری شده‌اند؛ لذا شهربانی کل، آن‌ها را به این‌جا تبعید کرده. تازه من متوجه شدم که این‌ها پاسبان تبعیدی نیستند. بلکه رنج‌های تعلیم‌دیده‌ی هستند که از ماه‌ها پیش به شهرستان‌های مختلفی که احتمال مقاومت مردم در مقابل کودتا

و این درستی تشخیص جمعیت آزادی مردم ایران را از ارزیابی نیروهای موجود غیردولتی آن‌روز به‌خوبی نشان می‌دهد. دقت بفرمایید بعد از ۴۵ سال سرهنگ غلام‌رضا نجاتی در صفحه‌ی ۴۹ جلد دوم **مصدق، سال‌های مبارزه و مقاومت**، با تحقیقی که انجام داده است، می‌نویسد: «حزب توده‌ی ایران به‌رغم در اختیارداشتن منابع اطلاعاتی متعدد در سازمان‌های اداری، ستادی، یگان‌های رزمی وابسته به شبکه‌ی وسیع سازمان نظامی حزب توده با صدها تن افسر و درجه‌دار جز انتشار بیانیه‌های هشداردهنده در مطبوعات اقدامی در مقابله با کودتا انجام نداد و افسرانی که در واحدهای نظامی و یگان‌های گارد سلطنتی بودند، دوش به‌دوش افسران کودتاجی فرامین سرهنگ نصیری را اجرا کردند.

تصمیم‌گیری شورای سه نفره این بود که در حال حاضر نیروهای مردمی که برای دفاع از دولت ملی خود دست از کارهای روزانه‌ی خود کشیده‌اند و تمام کارخانه‌های قزوین و هم‌چنین بازار و مدارس به‌حال نیمه تعطیل درآمده است، به‌حال آماده‌باش در محل‌های خود حاضر باشند، بدون این که با نیروهای انتظامی و نظامی برخورد کنند که اگر در تهران مردم در مقابل کودتاجیان مقاومت کردند و نیاز به کمک داشتند، به فاصله‌ی چند ساعت نیروها به آن‌ها ملحق شود. در ضمن از اعضای رسمی جمعیت خواسته شد که هر کدام مایل باشند، به‌طور داوطلب برای انجام کارهای تبلیغاتی آمادگی خود را اعلام دارند و در مدت چند ساعت تعداد زیادی از اعضای رسمی جمعیت داوطلبی خود را اعلام داشته و قرار شد این داوطلبان در گروه‌های ۳، ۵ و ۷ نفری در تمام سطح شهر با سخنرانی‌های موضعی و گفت‌وگو با اشخاص و شعارنویسی در خیابان‌ها و کوچه‌ها، نیروهای مردمی را به‌حال آماده‌باش داشته باشند. بعد از سامان دادن کارها به این طریق شورای سه نفره، ضمن نظارت بر کار گروه‌های گفته شده‌ی خود نیز یک گروه ۵ نفره تشکیل داده و مشغول کار شد و این گروه در روز ۲۷ مرداد ۳۲ در انجام ماموریت خود علاوه بر شعارنویسی به دیوارها در مقابل فرمانداری، شهربانی و ژاندارمری در کف خیابان و بر روی سطح

## تلگراف از همدان به دگر مصدق

زنده یاد مفتون همدانی

تلگراف! از جانب مفتون برو پیش مصدق  
عرض کن: ای آن که ما را شهره در افواه کردی  
تا رییس دولت و ملت شدی، با فرّ یزدان  
اختر ایرانیان را آفتاب و ماه کردی  
پیش ایران، انگلستان را درآوردی به زانو  
شیر را، با دست ملت، کم‌تر از روباه کردی  
اولاً، ملی نمودی نفت را، بر رغم اخوان  
یوسف مصر ملاحظت را برون از چاه کردی  
از بستن قونسولگری‌های اجانب  
خدمتی بر دولت و بر ملت آگاه کردی  
شرکت غاصب به ما بس ظلم‌ها می‌کرد ز اول  
جمله را با «خلع ید» پادشاه و بادافراه کردی  
ثانیاً، در مجلس لاهه، دو جلسه با دلائل  
رفتی و آن مردم هشیار را آگاه کردی  
هر زمان از بهر استعمار، خوابی تازه دیدی  
هر طرف بر جیش استثمار سدّ راه کردی  
با سیاست خوب راندی دشمن ما را ز ایران  
از سرّ ما دست ظلم اجنبی کوتاه کردی  
انگلستان را به‌جای خود نشاندی در اروپا  
کوه تمکین را ز وقرف خویش پرّ کاه کردی  
زین چنین اقدام‌های پُربها بر خلق ایران  
خویش را تا هستی و هستیم، ملت خواه کردی  
آن چه می‌بایست ما را، نگذیریم از حق، نمودی  
و آن چه می‌شایست ما را، اَشْهَدُ بِاللّٰهِ کردی  
نام نیکِ خویش را سرلوحه‌ی تاریخ ایران  
ملّتی را در جهان دارای عزّ و جاه کردی  
چون قوام‌السلطنه می‌کرد سیر قهقهه‌رایی  
عرض اندام تقابل در برّش ناگاه کردی  
بست توپ و تانگ ملّت را به ملّت، قتلگاهی  
ساخت در تهران، تو هی نظّاره و هی آه کردی  
آرزومند است ملّت تا ببیند قاتلین را  
طرد از ایران به لطف و یاری الله کردی  
عذر خواهد بنده مفتون زین عریضه‌ی تلگرافی  
خاک خود را پیش ایرانی زیارتگاه کردی

می‌رفت، فرستاده‌اند و وقتی حدسم تبدیل به یقین شد که یکی از مسوولین بیمارستان گفت: آن دو نفر پاسبان آن چنان زخمی نیستند و طبق دستور باندپیچی و در کنار بچه‌های شما بستری شدند که این‌ها را تحت نظر داشته باشند. البته می‌شود ترتیبی داد که بچه‌های شما جداگانه به‌عنوان استفاده از دست‌شویی از سالن خارج شده و لباس‌های خود را از کسی که در راهرو منتظر آن‌هاست، تحویل گرفته و از بیمارستان خارج شوند، بدون این که کسی متوجه شود و اتفاقات بعدی را به‌خدا بسپاریم. به‌همین طریق عمل کردیم و بعد از ظهر همان روز اطلاع حاصل کردیم. بعد از ساعتی آن دو نفر مامور متوجه رودست‌خوردن خود شده و چون اطمینان از پیروزی کودتا نداشتند، زیاد مزاحم کارکنان بیمارستان نشدند، فقط باندها را از دست و پای خود باز کرده و رفته‌اند و از طرفی من و زواره‌ای که تا اندازه‌ی متوجه وخامت اوضاع شده بودیم، پیش از هر کاری به‌محل کار آقای مرتضوی صاحب امتیاز روزنامه رفته و او را در جریان گذاشته و از او خواستیم که تا روشن شدن اوضاع در محل امنی مخفی شود و تک‌تک مسوولین شناخته شده‌ی ارکان روزنامه و جمعیت همین سفارش را کردیم و خود ما دو نفر یعنی مهدی زواره‌ای و من تا هوا تاریک شود در خیابان‌ها ناظر جابه‌جایی نیروی پلیس بودیم. تقریباً ساعت ۶ بعد از ظهر چندین کامیون سرباز مسلح به‌فرماندهی چند افسر نظامی در مرکز شهر و در جاهای حساس مستقر شدند و ما دو نفر هم شب را در منزل یکی از دوستان غیرحزبی ماندیم و یکی از بچه‌های ۱۵ و ۱۶ ساله را برای کسب اطلاع فرستادیم. تقریباً بعد از دو ساعت برگشت و گفت: خوب شد شماها آمدید این‌جا. چند نفر از پاسبان‌های تبعیدی همراه عده‌ی ارادل و اوپاش کلوب جمعیت و دفتر روزنامه را غارت کرده و درهم ریختند و به‌خانه‌های شماها به اضافه‌ی خانه‌ی کلیه‌ی مسوولین جمعیت هجوم برده و آن‌جاها که چند لحظه طول کشید تا در را باز کنند، از دیوار به‌داخل خانه ریختند و خوشبختانه هیچ‌کدام از مسوولین در خانه‌های خودشان نبودند و تا به‌حال گیر نیافتاده‌اند و کسی نمی‌داند کجا هستند.

من و زواره‌ی به هر ترتیب به تهران آمدیم که خود داستان مفصّلی دارد که تعریف آن را به فرصتی دیگر موکول می‌کنم. در تهران به‌فاصله‌ی چند روز نهضت مقاومت ملی تشکیل شد که ما هم فعالیت خود را در نهضت مقاومت ملی متمرکز کردیم و در مسیر مبارزات آزادی‌بخش مردم ایران فعالیت داشتیم و شاید اگر خدا بخواهد در فرصتی دیگر خاطرات بعد از کودتای ننگین ۲۸ مرداد ۳۲ تا انقلاب شکوهمند ۲۲ بهمن ۵۷ را تقدیم خوانندگان نمایم. جا دارد در همین‌جا به تمامی شیرزنان و شیرمردانی که تحت نام دانشجویان پیرو خط امام به تلافی ۲۵ سال به‌گروگان گرفتن تمامی مردم ایران و غارت اموال کشور عزیزمان، عده‌ی جاسوس را به‌گروگان گرفتند، دست مریزاد بگویم و اولین شرط هر نوع مرادویی با امریکا را عذرخواهی رسمی دولت مردان امریکا از مردم ایران و تأدیه‌ی غرامت به ملت ستم‌دیده و غارت‌شده‌ی کشورمان بدانیم. ■